

با اجازه مافوقترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

رهنمون حشمت الله دولتشاهی

کتاب دینامیسم آفرینش

روح و جسم و قالب مثالی (پریسپری)

روح و جسم و قالب مثالی در انسان

برای فهم مطلب بدن انسان به سه قسمت تقسیم بندی و به طور اختصار در این کتاب شرح داده می شود و تفصیل آنرا در مقالات دیگر حکمت نوین خواهید دید.

جسم - لازم به توضیح و شرح مفصل نیست. با چشم دیده می شود و همه تا حدودی از آن اطلاع دارند. جسم از کلیه عناصر و مواد زمینی ترکیب یافته و به صورتی درست شده که احتیاجات زندگانی انسان را بر می آورد. ماشین و دستگاه بسیار عجیب و شگفت آور و معجزه آسایی است که دارای میلیاردها پیچ و مهره و آلات مختلف می باشد که هر کدام برای کاری ساخته شده اند. موادی که جسم انسان را ساخته به صورتهای گوناگون گوشت، پوست، استخوان، غضروف، ناخن، مو، خون و غیره در آمده و هر کدام را اعمالی است که علم بشر هنوز نتوانسته جز مختصر ناچیزی از آن را درک نماید.

برای ساختمان ماشین جسم، از کلیه عناصر موجود در زمین به قدر کافی و لازم بکار رفته. تعداد عناصر آن طور که تاکنون دانشمندان کشف کرده اند در حدود یکصد عنصر می باشد که در قدیم آنرا چهار عنصر اصلی آتش، آب، باد، خاک دانسته بودند. شیخ اجل سعدی در این باره می فرماید:

چهار طبع مخالف و سرکش

چند روزی شوند با هم خوش

گریکی زین چهار شد غالب

جان شیرین بر آید از قالب

در کتاب اول حکمت نوین گفته شد که جسم حکم ماشینی دارد و اگر محرکی نداشته باشد بی حرکت و بدون زندگی است. چنان که هر گاه جلوی دهان و بینی کسی را بگیرند که هوا داخل بدنش نشود می میرد و بدون این که اعضاء جسم فاسد شده باشد رشته زندگانی وی قطع می گردد. در این حال روح که قوه و کالری کالبد بود دیگر نمی تواند باجسم کار بکند. پس روح باطن و کنه و محرک و انرژی و قدرت جسم است و با خود جسم فرق دارد.

پریسپری Perisprit - پریسپری که آنرا قالب مثالی یا جسم قلیایی یا جسم مثلی و این قبیل نامها نامیده اند واسطه بین روح و جسم است. ماده بسیار لطیفی است که با این چشم دیدن آن برای همه میسر نیست مگر این که با داشتن استعداد ذاتی از تمرینات شایسته و علم مخصوص آن استمداد جویند. این ماده درست قالب جسم است. چون اصطلاحات ما مناسب با وضع زندگی در این دنیا است نمی شود پریسپری را به طور کامل شرح داد لیکن برای روشن شدن ذهن می توان آن را به قالب مجسمه سازی تشبیه کرد. قالب درست به شکل مجسمه است

تفاوتی با آن ندارد. در عین حال که قالب غیر از مجسمه است ولی داخل آن که به قواره مجسمه ساخته شده با آن یکی است. قالب مثالی هم با بدن تقریباً همین حال را دارد و شاید به همین لحاظ آن را قالب مثالی نام نهاده اند. گفته شد جسم از مواد زمینی و روح از امر پروردگار یا ماده‌ی عالی قدرت بخش تشکیل شده اند و پریسپری بین این دو تا است و از هوا و عناصری که در فضا موجود است درست شده (با در نظر گرفتن این که مواد زمینی و هرچه در عالم هست مانند روح و هرچیز دیگر از امر پروردگار می باشد). همان طور که می توان هوا را مایع و منجمد کرد و رؤیت نمود پریسپری هم قابل رؤیت است عکسی که علمای روحی از روح بر می دارند شاید چنین حالات پریسپری است که در تماس و تجلی پیدا می شود.

پس از تحولی که آن را مرگ می نامند روح از جسم جدا شده و پریسپری که علاوه بر ترکیبات هوایی از اتم تشکیل یافته روی همان عشقی که برای رسیدن به معشوق بیهمتا دارد با سرعتی عجیب بیشتر از هر سرعتی که تصور شود شروع به گردش می کند. اتم های پریسپری دور یکدیگر با عشق چرخ زده و مثل فرفره آن را «با قوای مافوق» گردش می دهند. سپس به مثابه هسته ای که در خاک بگذارند باید مدتی در بین فضاها بماند تا کم کم نمو و رشد کند و مناسب فضای آن جا شود (مثل نمو و رشد جسم در زمین) رشد و نمو و ترقی همین است. همین طور که در این دنیا ملاحظه فرمودید چطور انسان از طفولیت رشد و نمو کرد و چه اعمالی را انجام داد پریسپری هم در عالم خود همین طور رشد می کند و مقام مافوق تر نسبی بدست می آورد سپس حول و تحویلهای دیگری پیدا می کند که بی انتهاست و فعلاً موقع بحث آن نیست¹.

چون پریسپری توقف ندارد دوران تکامل نسبی بشر خاتمه پذیر نیست. اگر توقف می داشت این عشق سوزانی که برای وصل به معشوق دارد تمام می شد و از بین می رفت بدون این که به مراد رسیده باشد.

هیاهوی عشق

تمام هیاهو و غوغای عشقی که در جهان می بینیم، کلیه ادبیاتی که از ناحیه شعرا و نویسندگان تمام ملل در ازمینه مختلف درباره عشق و فداکاری در راه معشوق و شوق و وصل پدید آمده، کلیه اعمال و حرکات و وسایلی که در دنیا در راه عشق تجهیز شده و می شود و این فعالیت عظیم جهانی را که بیشتر آن رنگ عشق دارد و به خوبی می بینیم همه باید از پرتو علاقه، عشق آتشین پریسپری و روح دانست که دیوانه وار بدون این که سر از پای شناسند در راه معشوق حقیقی در کارند و این فعالیت را چنان که گفتیم پس از تحول (مرگ) هم ادامه می دهند. اصل همان عشق ورزی و معشوق طلبی است و رنگهای مختلفی که عشق در دنیا دارد وسائل و مقدمات و تمرین و آمادگی و بهانه در راه آن عشق حقیقی و رسیدن به معبود است.

عشق پریسپری هرگز محو نمی شود و همیشه هست و همین عشق است که محرک او برای ادامه زندگیمهای گوناگون و مراحل مختلف سیر درعالم است و همین عشق است که محرک تمام اجزاء عالم می گردد.

¹ در این خصوص مطالبی در مقالات دیگر گفته شده رجوع فرمائید.

توصیفی از پریسپری

و اما شکل پریسپری: به شکل همین قالب بدن است با این تفاوت که مانند مه یا دود خیلی رقیق است، مثل هواست، کمی از هوا غلیظ تر است. در این ماده اتمهای فوق العاده کوچک و نورانی وجود دارد که مانند فلسهای ماهی بسیار ریز روی هم قرار گرفته و در گردش اند.

گویی همان ماده رقیق بی وزنی است که علمای مادی قائلند. مانند یک بادکنک شغافی است که آنرا به شکل قالب بدن ساخته اند، مثلاً گویی از دود سیگار تشکیل یافته است و در میانه آن اتمهای بسیار و انواع و اقسام مواد (اتم و غیر اتم که فعلاً قابل شرح نیست) مملو و پر است.

یکی از دلایل وجود پریسپری همانا خواب دیدن است چنانکه در بند 45 و بندهای 64 تا 67 کتاب (مکانیسم آفرینش) شرح داده شده است و لذا احتیاج به توضیح مجدد نیست. پریسپری رابط بین روح و جسم است و پس از خرابی جسم به همراه روح باقی است و روح زندگانی تازه ای را با قالب مثالی ادامه می دهد.

عقیده های مختلف درباره پریسپری

بعضی کسان پریسپری را همان شعور باطنی می دانند و بعضی نام وجدان مغفوله یا نیمه وجدان (دمی کنسیانس یا سوب کنسیانس Demi - Conscience - Subconscience) بر آن می گذارند که هوش و حافظه و شعور آن صدها و هزاران برابر هوش انسان معمولی است و می تواند بدون داشتن وسیله ظاهری در تمام عالم سیر کند و از اخبار گذشته و آینده بگوید. قدرتی که هیپنوتیزرها در شخص معمول برای وادار کردن او به این اعمال ایجاد می کنند به عقیده آنها ناشی از همین شعور است. روحیون معتقدند که این شعور خود به خود کامل (کامل بالذات) است و قابل تکامل نمی باشد و در همه هست و کامل بودن آن در یک شخص دانشمند عالی مقام با یک مرد عامی نادان تفاوت ندارد. اما این امور را با هم مخلوط می کنند. عقیده ما بر این است که آن چیزی که کامل بالذات است روح است که درباره آن شرح خواهیم داد. هندیان نیز همین ضمیر باطن یا پریسپری را به صورتی قبول دارند و آن را با لفظ کارما نام می گذارند که با ترکیب شدن با برخی از اصول زندگانی از قبیل قانون تکامل موجب وجود شخصیت افراد می گردد.

مادیون نیز وجود این نیرو را معترفند و عقیده دارند همان قدرتی که هیپنوتیزرها در خوابانیدن شخص معمولاً مورد استفاده قرار می دهند شعور باطنی اوست. در هر حال چیزی که در نظر همه روحیون و علمای معنوی مسلم است آن است که قوای انسانی محدود به این نیروی ظاهری و حواس معمولی نیست و سیرهای دیگر هم در باطن دارد که در توجیه آن اختلاف داشته اند و در این کتاب سعی به عمل آمده که این مطلب روشن شود و اختلاف رفع گردد و امید است توفیق به آن یافته باشم.

درباره عمل بایگانی پریسپری و ضبط کلیه اعمال و افعال انسان در مدت حیات جسمانی مطالب گفتنی بسیاری هست که مختصری از آن در گلهای راهنمایی جلد اول صفحات 20 و 21 بیان گردیده و باز در موقع مقتضی در این خصوص صحبت خواهد شد. این وظیفه پریسپری مانند فیلمبرداری سینمایی و یا ضبط اصوات برنامه های تلویزیونی در نوار مخصوص آن می باشد که ذره ای از آن فرو گزار نمی شود.

روح

روح جوهره‌ عالی است از امر پروردگار. همان جوهره‌ عالی که عالم لایتناهی از آن تشکیل یافته و مافوق تمام قدرتهاست و قدرت همه چیز از اوست، قابل تجزیه و پاره پاره شدن نیست.

سیاله ای است **Fluide** که در عالم جاری است و مانند عالم خودش در خودش واقع است و از هم جدا نیست (امر پروردگار از خود او جدائی ندارد). روح قدرت و انرژی و محرکی است که تمام ماشینهای عالم را به کار می اندازد. در همه جای عالم ماشینهای مختلفی وجود دارد. خواص و عمل هر کدام به نحوی است و هریک به منظور کار معینی ساخته شده ولی در عین حال به هم پیوسته است. ما این ماشینها را به اسامی مختلف انسان، حیوان، گیاه، نبات، جماد و غیره می نامیم. روح محرک تمام این ماشینهاست و با هر یک طبق استعداد و ظرفیت و قدرت و عملی که دارند کار می کند. بر خلاف آنچه که برخی تصور می کنند چیزی که در موقع مرگ اصطلاحی از انسان باقی می ماند روح تنها نیست بلکه پریسپری است که روح از آن هم مثل ماشینی استفاده کرده و زندگی جدیدی با آن آغاز می کند که آن را در اصطلاح شرعی عالم برزخ می نامند.

پس از تحول یا مرگ

پس از مرگ جسم، روح که بدون کالبد و تنها با پریسپری باقی می ماند چون مانع و رادعی برای انجام خواسته ها و تخفیف احساسات شدید او نیست هر یک از احساسات وی هزار بار شدیدتر از همان احساس درحیات مادی است خواه آن احساس مطلوب باشد یا نامطلوب.

با در نظر گرفتن این مراتب احتیاج به اثبات ندارد که روح قبل از وجود جسم وجود داشته و بعد از او هم خواهد بود زیرا روح انفرادی نیست بلکه یک نیروی کلی همگانی می باشد.

درباره روح در کتاب مکانیسم آفرینش به قدر کافی سخن گفته و آن را تشبیه به الکتریسیته کردیم که هر آلتی به اندازه استعداد و ماهیت و ظرفیت و قدرت خود با آن کار می کند. در این جا می افزایم که همان طور که الکتریسیته را نمی توان باحواس ظاهری تشخیص داد یعنی دیده شنیده، بوئیده، چشیده و لمس کرده نمی شود بلکه از آثار آن می توان پی به وجودش برد روح نیز چنین است و از آثار آن به وجودش واقف می توان گردید.

تشبیه وضع سه نیرو در بدن

از طرف دیگر می توان بدن را به یک اتومبیل با تمام لوازم و آلات کامله اش تشبیه نمود و روح راننده آن است. اتومبیل بدون راننده حرکت نمی کند اما اگر اتومبیل مرتب و جاده صاف و شوسه یا آسفالت باشد راننده می تواند اتومبیل را به خوبی به مقصد برساند. وقتی اتومبیل عیبی پیدا کند راننده قادر به کار کردن با آن نیست و اصولاً حواس جمعی برای استفاده از اتومبیل ندارد و این حالت مانند حال روح است در موقع بیماری و نقص بدن - بعداً اگر در اثر فرسودگی یا پیری و یا بی احتیاطی و عیوب دیگر اتومبیل از کار بیفتد مدتی می کوشد آن را مرتب و نگاهداری کند. و چون مایوس شود اتومبیل را می گذارد و اتومبیل به همان حال مانده کم کم در اثر تصرف عوامل دیگر از بین می رود و یا فلز آن را ذوب کرده اتومبیل یا آلت دیگری از آن می سازند و راننده که همان روح کلی است با اتومبیلهای بهتر و سالمتر به کار مشغول می شود. در حال خواب هم روح مانند راننده ای که نمی تواند

دائماً پشت رل خود بنشیند برای استراحت از اتومبیل کمی دور می شود. روح از بدن کمی دور می گردد و این موضوع به تفصیل در مقالات دیگر از کتاب مکانیسم آفرینش بیان شده است.

اعتقاد به روح

اعتقاد به روح از زمان قدیم بوده و در آثار بزرگان و فلاسفه و شعرای شرق و غرب در اینباره سخنان بسیار می توان یافت ولی حقیقت روح چیست و چگونه است مورد اختلاف بوده و در این خصوص مطلب به روشنی بیان نگردیده و در این مقاله و مقالات دیگر کوشش به عمل آمده حقیقت موضوع با زبانی روشن که قابل فهم همگان باشد در معرض قضاوت افکار گذارده شود. مسلم است که امروزه بیش از هر روزگار دیگر بشر تشنه فهم و درک این مطلب مهم و اساسی می باشد و روشن کردن این موضوع و گذاردن آن در دسترس فهم انسان یکی از بهترین و یکی از مهمترین خدماتی است که می توان در دنیای جدید انجام داد.

آیا برای بشر امروز که دسترسی به وسایل و قوایی مانند الکتروسیسته و امواج هرتزی² و رادیویی و الکترومغناطیسی پیدا کرده و بسیاری از قوا را شناخته که با حواس عادی ادراک نمی شود ولی آثار آنها کاملاً روشن و واضح است شکست و نادانی نیست که از بزرگترین نیرو و قدرت و انرژی عالم که موجب حرکت انداختن تمام اجسام و قوای جهان است بی خبر بماند؟

از فواید اعتقاد به روح

اطلاع از حقیقت روح سبب می شود که وقتی انسان بداند که از یک نیروی عظیم که همان نیروی پروردگار است برخوردار می باشد در کارها تکیه به خود می کند و با توجه به نیروی عظیم باطنی خویش از یأس و ناتوانی رها شده و می تواند امکانات وجودی خود را به نحو مؤثری بکار اندازد.

علاوه بر آن چون می داند که این نیرو اتصال به تمام نیروهای عالم دارد یعنی این قطره آب به دریا متصل است ناچار در همه کارها به خداوند متعال نیز تکیه و توکل می نماید و با این توکل هم قدرت عمل و کلامش بیشتر و هم خیالش راحت تر و هم زندگی مرفه تر و هم زندگانش بیشتر مقرون با سکون و ثبات و هم موفقیتش بیشتر خواهد بود. این ها در واقع از آثار و نتایج معرفت روحی می باشد.

همه ادیان و فلسفه های معنوی به روح اعتقاد داشته اند و دارند منتها درباره کیفیت روح بین آنها اختلاف نظر هست و از آن جا که فهم این مسئله معنوی با وضعی که تاکنون در اختیار بوده محتاج استدلالهای فلسفی و براهین منطقی است و این نحوه سخن گفتن قابل فهم همگان نیست عامه مردم نتوانسته اند عقیده ثابتی درباره روح پیدا کنند و یا آن را منکر شده و یا از روی تعبد و بدون دلیل پذیرفته اند.

در این که علاوه بر این جسم مادی نیروی دیگری هم هست تقریباً همه ادیان و فلاسفه متفقند ولی در ماهیت آن و طرز عمل آن اختلاف نظر بسیار است. برخی از مذاهب اولیه این عامل یا عنصر را مادی می دانند که در هنگام تولد وارد بدن می شود و در حال خواب موقتاً دور شده و پس از مرگ جسم را رها کرده به عوالم کیفری خود سفر می نماید.

² واسطه ای است که امواج رادیو را منتقل می کند و بنام کاشف آن هرتز Heriz نامیده شده. مؤلف

دین زرتشت ارواح پاک را فروهران می داند که وجودشان قبل از وجود آدمی است و در جسم انسان حلول می کنند. زرتشتیان وجدان را هم عنصر مجرد از جسم می دانند که عامل پاکیزه است که از بدن اطاعت نمی کند و پس از مرگ جسم وجدان قابل عبور از پل (جنوات) و با روح همراه است و اگر روح نیکوکار باشد وجدان به صورت پری زیبا روی و اگر گناهکار باشد هیولایی مهیب با او همراه می شود.

عقیده بقای روح پس از جسم را مصریهای قدیم و یهودیان و مسیحیان و حتی مسلمانان با مختصر اختلافاتی قبول دارند. افلاطون روح را جاودانی و فنا ناپذیر می داند و علوم بشر را ناشی از تجربیات ممتد روح می شمارد و روح را در زمان حیات دنیایی در زندان جسم می انگارد. ارسطو با این که مثل افلاطون روح را مستقل می داند اما آن را مثل جسم فنا ناپذیر می شمارد که با جسم آفریده شده و با بدن نابود می گردد.

برخی علمای مادی و شیمیست ها معتقدند که روح امر مستقلی نیست بلکه خاصیتی است که در اثر ترکیب خاص عناصر و عوامل بدنی به وجود می آید. هندیان قدیم عقیده داشتند انسان از یک جسم مادی مرکب شده که هنگام مرگ از بین خواهد رفت و یک همراه روحانی هم دارد که بعد از مرگ باقی می ماند ولی آن هم عمری دارد که بعد از مدتی از بین می رود (شاید منظور پریسپری بوده است) و روحی هم دارد که از بین رفتنی نیست و پس از طی مراحل مختلف به اصل خود یعنی خدا می پیوندد.

مصریها به حلول روح معتقد بودند و عقیده داشتند که بعد از سه هزار سال روح به جسم جدیدی حلول می کند.

نظری به ادیان

سوره بقره آیه 177: لیس البران تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البر من آمن بالله و الیوم الآخره الملائکته و الکتاب و النبیین و اتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب و اقام الصلوه و آتی الزکوه و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصابرین فی الباساء و الضراء و حین البأس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون -

نیکوکاری بدان نیست که روی به جانب مشرق و مغرب کنید لیکن نیکوکار کسی است که به خدای عالم و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیغمبران ایمان آورد و دارایی خود را در راه دوستی خدا به خویشاوندان و یتیمان و فقیران و رهگذران و گدایان بدهد و هم خود در آزاد کردن بندگان صرف و نماز بپا دارد و زکوه ما به مستحق برساند و با هرکه عهد بسته به موقع خود وفا کند و در کارزار و سختیها صبور و شکیبیا باشد و به وقت رنج و تعب صبر پیشه کند. کسانی که بدان اوصاف آراسته اند آنها راستگویان و آنها پرهیزکارانند.

انجیل یوحنا - باب چهارم: خدا روح است و هرکه او را پرستش کند می باید به روح و راستی بپرستد.

رساله پولس رسول به افسیسان باب چهارم: و سعی کنید یگانگی روح را در رشته سلامتی نگاه دارید - یک جسد هست و یک روح چنان که نیز دعوت شده اید در یک امید دعوت خویش - یک خداوند یک ایمان یک تعمید.

کتاب ایوب باب 38: آیا قانونهای آسمان را میدانی یا آن را بر زمین مسلط میگردانی، آیا آواز خود را به ابرها می رسانی.

نظری به آراء دانشمندان و فلاسفه

محمد علی فروغی از قول مخالفان آگوست کنت: امروز معتقدند که بین موجودات جاندار و بیجان و گیاهها و جانوران حدود فاصل قطعی نمی توان یافت و می دانیم که قوه الکتریک و نور و حرارت همه یک منشاء دارند در صورتی که آگوست کنت در نظرات خود این مطلب را رعایت نکرده است.

محمد علی فروغی در سیر حکمت در اروپا: رای داروین چگونگی تبدیل و تحول موجودات جاندار را به خوبی می نماید اما معلوم نمیکند که جسم بی جان چرا جاندار شده است. پس علاوه بر این که خود جسم بی جان که دایما در حال تغییر است در نظر محقق محتاج به موجد است. ظهور جان و قوه حیات هم در جسم بی جان مبدا لازم دارد و ان مبدا هنوز بر علم مکشوف نشده است

هربرت اسپنسر: جان و روان یعنی قوه حیاتی حیوانی و قوه عقلی انسانی از یک سرچشمه اند که برحسب قانون تحول و تکامل سیر می نمایند.

فخر آلمانی: همه موجودات دارای روح هستند و ارواح جزئی اجزاء یک روح کلی می باشد. کره زمین و سایر کرات دارای روح هستند و از کجا که فرشتگان آسمان همین کرات نباشند.

هرمان لسه اشیا عالم در ظاهر متکثرند ولی همه بر هم تأثیر دارند و تأثیر دو فرد مستقل در هم معنی ندارد. پس مستقل نیستند و با هم رابطه معنوی دارند. عالم حقیقی موارد معنوی و معقول است که همه برای اوست و از پی آن حقیقت باید رفت اما باطن را در امور ظاهر باید جستجو کرد.

هرمان لسه: کلیه عالم را جاندار می بینم و وجود بی جان معنی ندارد منتها جاندار موجودات در مراتب و درجات مختلف است و یک حقیقت و وجود اصلی بره همه موجودات احاطه دارد که مبدأ فعل و انفعال اجزاء به یکدیگر است و به وسیله او کثرت به وحدت منتهی می شود

ژان ماری گویو: در جهان اصل و حقیقت همان زندگی و حیات است و حیات در همه جهان پراکنده است و حتی جمادات جان دارند ولی جانشان بسیار ضعیف است یعنی جانی است رشد نکرده یا جانی است که پیر و ناتوان و فرتوت شده است

جیوردانو برونو ایتالیائی: همه موجودات دارای حیات هستند.

کامپانلا ایتالیائی: همه موجودات جان دارند و چون مخلوق خدای توانا هستند هر کدام به فراخور حال خود از توانائی و دانش و اراده بهره مندند.

رنه دکارت: نه جسم در جسم تأثیر دارد نه روح در تن مؤثر است و هر عملی واقع شود از خداوند است و جز خدا هیچ چیز علت حقیقی معلومات نیست.

اسپینوزا: آنچه درباره روح و تن و جسم صدق می کند مخصوص به انسان نیست و همه موجودات این دو جنبه را دارند منتها مراتب نفوس آنها مختلف و پست و بلند است.

رنه دکارت: روح جوهری است مخصوص انسان و حس و شعور و اراده که خاصیت روح است منحصر به انسان است و باقی موجودات از جماد و حیوان و نبات همه مثل ماشین هستند

لایب نیتس: چون درست بنگریم روح و جسم در حقیقت نیست یک حقیقت است زیرا حقیقت چیزی است که فعل و اثر داشته باشد و آنچه فعل و اثر دارد نیرو و کوشش است.

لایب نیتس: ادراک و شعور درجات بی شمار دارد هر یک از جوهرها آئینه تمام نمای کلیه جهان است اما هر جوهری یک اندازه از خود حقیقت بالقوه در بردارد و یک اندازه بالفعل در واقع همه دارای شعور و ادراکند منتها شعور مراتب دارد.

لایب نیتس: هر یک از موجودات مرکب یک هسته و تخمه اصلی دارند که می تواند به نهایت خردی برسد با این که تمام اعضاء پراکنده می شوند و از میان می روند او بحال خود باقی است و روح آن بدن را در بر دارد. رنه دکارت: دستگاه بدن انسان (صرف نظر از نفس ناطقه) مثل دستگاه ساعت است به همین جهت حیوانات که دارای نفس ناطقه نیستند حساس نیستند و در حکم ماشین می باشند. حیوانات ماشینهایی هستند بسیار کامل. حیوانات اصلاً عقل ندراند و روح انسان با روح حیوان به کلی فرق دارد.

رنه دکارت: بعد هندسی حقیقت جسم است و جسم همان بعد و بعد همان جسم است و احوال جسم تنها حرکات آنها است. اجسام مختلف اجزاء یک کل هستند و هر جسمی قسمتی است محدود از فضای نامحدود و امتیاز اجسام از یکدیگر تنها به شکل و وضع آنها است.

اسپینوزا: «محدود» یعنی چیزی که چیز دیگر از جنس خودش بتواند او را محصور کند و محصور شدن باید حتماً از ناحیه همجنس باشد چنان که نمی توان فرض کرد که عقل جسم را یا جسم عقل را محصور کنند.

لایب نیتس: حقیقت جسم بعد نمی تواند باشد چه اگر بعد باشد جوهر نخواهد بود چون جوهر باید بسیط باشد و بعد بسیط نیست زیرا قابل قسمت است.

ارسطو در فلسفه اولی: وجود عبارت است از ماده یا هیولا و صورت. ماده همان وجود بالقوه است و چون صورت گرفت فعلیت پیدا می کند. مثلاً گل و خاک ماده است و کوزه صورت اوست و تخم ماده است و گیاه صورت اوست. ماده یا قوه نقص است و صورت یا فعل کمال است. در انسان جسم ماده و روح صورت او است. ماده و صورت جوهرند.

رواقیان: قوه و ماده یا روح و بدن یا خدا و ما سوی حقیقتشان واحد است و با یکدیگر فرق کلی دارند. آتش بدوی به هوا و آب و خاک تبدیل شده و دمی الهی در آن دمیده پس هر فردی از موجودات از دم الهی بهره ای دارد. سن تماس: ماده وجود بالقوه است و صورت وجود بالفعل است و جمع و تفریق صورت و ماده و عالم کون و فساد را تشکیل می دهد و جمع شدن صورت با ماده انواع افراد و اجناس را به وجود می آورد.

رنه دکارت: مواد عالم جسمانی در ابتدا همه متشابه و برابر بوده ولی بر اثر حرکتی که بر آنها عرض شده و بسبب ادوارد فن هارتمان آلمانی: تصادم با هم، تشابه و برابری مقدار به هم خورده و اختلافات امروزی در آنها پیدا شده است. از طبع و فطرت یعنی از آن امر بیخود آثاری بروز می کند که عقل و ادراک از آوردن مثل آن عاجز است مانند برخی صنایع و هنرهای شگفت آور انسان و حیوانات که منشاء آنها عقل و شعور نیست.

لایب نیتس: اجزاء عالم از جوهر و وجود بسیط که باید آن را (موناد) یعنی واحد نامید تشکیل شده است. حرکت مانند زمان و مکان بی حقیقت و مخلوق ذهن انسان است. حقیقت همان نیرو است که دام و مظهرش حرکت است

و سکون مطلق هم در کار نیست و محال است. سکون امری ظاهری یعنی حرکتی بینهایت خرد و نامحسوس است.

اگوست کنت: دین که متکی بر فلسفه ربانی و مابعدالطبیعه باشد امروز دیگر پیشرفت ندارد و برای جامعه در هر حال دیانت لازم است و از آن گریز نیست ولی امروز بابت دیانت بر فلسفه تحقیقی متینی باشد زیرا هیچ دینی مقبول و متبع نمی شود مگر این که دانشمندان زمان آن را پذیرفته اند و عامه بر حسن ظنی که به دانشمندان داشته اند به آنان تاسی کرده اند. امروز باید دیانت با علم تحقیقی سازگار باشد.

یونانیان روح را قاضی خود می دانستند. اعتقاد به بهشت و دوزخ نداشتند و وصول روح را به مبداء منوط به نیکوکاری و اعمال خیر او تصور می کردند.

xxxxxx

جسم و روح و پریسپری در همه عالم

اکنون که جسم و پریسپری و روح را در انسان به اختصار بیان داشتیم می گویم که این سه منحصر به نوع بشر نیست بلکه تمام موجودات عالم از این سه قسمت ترکیب شده اند که باختصار به شرح آن می پردازم:

اول جسم - آنچه در طبیعت به نظر می رسد دارای جسم است و این مطلب را منکری نیست چه مشهود همگان است. جسم در ظاهر به اشکال مختلفه است لیکن در باطن همه اجسام دارای ترکیبات متشابهند و اتم و عناصر تشکیل دهنده قسمت مهم آنها است. حتی اجسام در ترکیب با هم شباهت دارند. آنچه در ترکیبات جسمی کرات عالم عناصر و مواد گوناگون وجود دارد می توان گفت تاحدی در کره زمین هم هست. دانشمندان تا حدودی به این مطلب پی برده اند.³

دیگر این که آنچه در کره زمین وجود دارد در بدن انسان و حیوانات نیز هست و هیچ چیزی در زمین نتوان یافتن که نمونه آن در انسان نباشد ولو به مقدار ناچیز، بنابراین از فلز و شبه فلز و گاز و غیره همه چیز و همه چیز در بدن انسان و حیوانات وجود دارد.

³ هر چند مطلب تفصیل بسیار دارد لیکن برای روشن شدن ذهن در این جا توضیح مختصری در حاشیه ذکر می کند: کرات عالم از مواد و عناصری که در زمین موجود است ممکن است داشته باشند و شاید عناصر دیگری هم دارند لیکن ترکیب عناصر باهم فرق دارد مثلاً اگر در کره زمین چهار قسمت آب است و یک قسمت خشکی در کره دیگر شاید سه قسمت آب است و دو قسمت خشکی و در کره دیگری یک قسمت آب است و سه قسمت خشکی به این ترتیب در همه کرات موجوداتی هستند که از عناصر همان کره درست شده و در کره دیگر نمی توانند زندگی کنند ولی اگر از لحاظ مواد و عناصر نزدیک به هم باشند می توانند به طور موقت در آن کره بروند. مثال:

هرگاه بدن آدمی و ماهی را در نظر بگیریم آدم نصف بیشتر بدنش آب است و ماهی چهارپنجمش از آب تشکیل شده به همین جهت ماهی در آب زندگی می کند ولی آدم نمی تواند در آب زندگی کند ولی موقتاً ممکن است در آب برود. همچنین موجودات کره خورشید اکثریت بدنشان از عنصر کالری است و بدین جهت بشر نمی تواند در آن کره زیست نماید ولی خود موجودات آن کره در آن زندگی می کنند. روی همین اصل در قرآن مجید می فرماید: خلق الانسان من صلصال کالفخار و خلق الجن من نار (آفرید خدا آدم را از گل خشک مانند گل پخته و آفرید جن را از آتش به هوا آمیخته شده) مقصود از به هوا آمیخته شده این است که کره خورشید و امثال آن و مخلوقاتشان در جو معلق است و موجودات آن کره شاید بتوانند بکره زمین بیابند به طور موقت و خیلی مختصر همان طور که ما موقتاً می توانیم در آب زندگی کنیم ولی بشر فعلاً قادر نیست به کره خورشید رفته و در آن جا زندگی نماید مگر با وسائلی که بعدها پیدا کند. « مؤلف »

دوم پریسپری - همان طور که اشیاء عالم از هر دسته و طبقه که تصور کنید دارای جسم هستند قالب مثالی یا پریسپری هم دارند. پریسپری منحصر به جسم بشر نیست بلکه همه موجودات نیز از آن دارا هستند. به همین دلیل پس از تغییر شکل جسم پریسپری آن در عالم باقی می ماند که به محض اراده روح اشکال مختلفی را که جسم در دوران زندگی داشته است پریسپری قادر است بسازد.

دلیل وجود پریسپری در اشیاء آن است که در خواب می توان آنها را دید، آنچه در خواب می بینی و مناظری که از بشر و حیوانات و نباتات و ساختمانها و اشیاء می نگری پریسپری اشیائی است که قبلاً دیده ای یا ترکیب اشیاء دیده شده قبلی است که روح آن را برایت مجسم می کند و می سازد.

سوم روح - روح قدرت و انرژی یا امر پروردگار است و تمام اجسام عالم دارای روح می باشد و برخلاف پندار برخی روح منحصر به بشر نیست. با این که قبلاً نیز درباره روح سخن گفته ام ناچارم برای روشن شدن موضوع و توضیح واضح تر سخنی به عنوان تذکر و توضیح بیان دارم:

روح است که شخصیت انسانی از ابتدای تولد تا روز مرگ حفظ می نماید و فرضاً که در مدت زندگانی تغییراتی در بدن داده شود، برخی از اعضاء از بین برود، برخی اعضاء شخص دیگری به انسان پیوند گردد و یا خون او را عوض کنند و خون دیگری را وارد بدن او نمایند تغییری در شخصیت وی داده نخواهد شد و این تغییرات مانند آن است که قفس حیوان یا پرندۀ ای را عوض نمایند و یا لباس کسی را تغییر دهند. به علاوه آن طور که علمای زیست شناسی می گویند سلولهای انسان دائماً در حال تحول و تغییر است و بعد از مدت کوتاهی همه سلولها عوض می شود و اثری از سلولهای قبلی نیست. در این صورت چه عاملی است که شخصیت و قیافه و موجودیت فردی یک انسان را حفظ می نماید. همان روح است.

روح در بدن و بدن در روح تأثیرات متقابل زیادی دارند که حتی در روانشناسی عملی که بحث آن درباره بقای روح به آن ترتیب که الهیون معتقدند نیست وارد شده است. این حالات و تأثیرات به تفصیل شرح داده است. پس از این که جسم از حیز استفاده به این صورت که در دنیا داشت افتاد روح دیگر نمی تواند با آن کار کند و با این که روح سراسر عالم رافرا گرفته و جائی نیست که از آن خالی باشد از این جسم ضایع شده آن استفاده ای که در حالت حیات دنیایی داشت دیگر به دست نمی آید و به اصطلاح می گویند مرده است.

روح در عالم لایتناهی

امر پروردگار

روح امر پروردگار است که همه جای عالم وجود را پر کرده و هیچ جایی درعالم نیست که از آن خالی باشد. همه جا نفوذ دارد در همه جا هست و قدرت او در همه جا ساری و جاری است. برای تشبیه گویم: اقیانوسی را در نظر مجسم کن که همه جای آن را آب فرا گرفته، در تمام گودالها، همه سوراخها، خلل و فرج سنگها، در بدن تمام نباتات و حیوانات دریا موجود است، همه جا رخنه دارد، همه را پوشانده و هر چه در دریاست در آن شنا می کند و از آن مملو است یا می توان آن را به کره زمین که در هوا محصور است و هوا به همه جای سطح آن نفوذ دارد تشبیه نمود.

روح هم به همین نحو همه جای عالم را مملو ساخته و این نیرو که امر پروردگار نام دارد و می توان آن را قدرت و انرژی و محرک و نیروبخش جهان نامید با کلیه ماشینهای آفرینش که در جهان وجود دارد کار می کند. با انسان، با حیوان، با نبات، با جماد، با مایعات با اتم خلاصه با همه چیز به قدر استعداد و ظرفیت و توانایی و حدود نسبی که هر شیئی دارد عمل می نماید.

مانند برق که اگر ماشین کوچکی را به آن متصل کنند به اندازه استعداد آن ماشین عمل می نماید و هرگاه ماشین عظیمی را بدان وصل نمایند به همان مقدار کار خواهد نمود یا مانند لامپ چراغ برق که هر لامپی به قدر ظرفیت خود از برق استفاده می کند. ده شمعی بقدر ده شمعی صد شمعی بقدر صد شمعی و قس علیهذا. برق در کارخانه به میزان خیلی زیاد موجود است ولی هر لامپی که به آن وصل کنید به میزان شمع همان لامپ از آن استفاده می شود. پس دقت و تفکر کنید که چگونه ماشینهای کوچک و بزرگی در جهان به کار مشغول است و روح مانند یک کارخانه عظیم برق که هزاران هزار ماشین مختلف را به کار می اندازد، همه مخلوقات را به زندگی واداشته و غوغایی از فعالیت و حیات در جهان برپا ساخته است. هرگاه ماشین جسم بشری در اختیارش باشد بشری زنده می شود که این همه مظاهر حیات از او به ظهور می رسد. همه این استعدادها در ماشین بشر بوده که روح توانسته آن را بکار اندازد در همین بشر هم استعداد بدنی تفاوت دارد. روح همان جوهره کلی است لیکن وسیله و ماشین تفاوت کرده این طفل ده ساله است که روح به اندازه ظرف بدنش با او کار می کند و این کودک یک روزه است که به قدر ظرف خود جلوه گری می نماید و این مرد چهل ساله است که روح طبق استعدادی که دارد با او عمل می کند.

این جسم گربه است و برای کار معینی ساخته شده و باید وظایف مشخصی انجام دهد و استعداد و ظرفیت و ساختمان عناصری ویژه ای دارد. روح با وی به قدر همان استعدادی که دارد کار می کند. تفاوت یک انسان با یک گربه در ماشین است نه در روح.

با همین نظر به تمام عالم بنگر: این فیل است، پرنده است، ماهی است، سگ است، حشره است، کبک است، میکرب است آمیب یا موجود تک سلولی است، اتم است. این ها همه ماشینهای مختلفی است که در اختیار روح و امر پروردگار قرار داده شده اند.

همه چیز دارای روح است

حال که معلوم شد روح چیست و روح شناخته شد باید افکار غلط را درباره آن از سر به در کرد. همان طور که در همه مقالات تذکر داده شد این جا هم برای تأیید و تذکر و یادآوری باز می گویم که در تمام اجسام عالم اعم از آنچه حیوان و نبات و جماد و مایع و بخار و غیره می نامند امر پروردگار وجود دارد. بشری که هنوز فکرش با حکمت نوین روشن نشده تصور می کند که روح منحصر به بشر یا حیوان است چرا که لازمه وجود روح را حرکت آن هم حرکتی شبیه به حرکات بشر یا حیوانات می داند. به همین لحاظ مثلاً سنگ را که فاقد آن نوع حرکت که در حیوان است می باشد خالی از روح می پندارد در صورتی که سنگ و آب و همه چیز دارای روح هستند (چنان که گفتیم اصراری به این که حتماً آن را روح بنامیم نداریم بلکه می توان آن را انرژی و قدرت نیز نامید).

شکافتن مطلب

قبلاً گفته شد که اجسام و اشیاء مختلف عالم که ما آنها را به اصطلاح ماشین نامیدیم با یکدیگر اختلاف ظاهری دارند. یکی بشر می شود که در او استعدادهای زیادی نهفته شده و از جمله خواصش این است که راه برود، حرکت کند، فکر کند، اختراعات و اکتشافات عجیب کند و آلات و ادوات شگفت انگیز بسازد و این قبیل اعمال. پس این که می بینی روح با آن این کارها را انجام می دهد علت آن است که جسم او چنین استعدادی دارد. حیوان هم از استعداد مزبور منتها به مقدار کمتری برخوردار است. به همین جهت روح با او هم اعمال مزبور را به جا می آورد.

در این جا نکته ای را یاد آور می شوم که علمای فلسفه و حکمت و دانشمندان طبیعی از قبیل آنها که عقایدشان در سر این فصل ذکر گردید عقیده مندند که حیوانات و انسان از لحاظ شعور با یکدیگر فرق دارند و دو نیروی مختلف در آنها حکمفرماست که در مورد حیوان آن را غریزه (انستن Instinct) و در مورد انسان هوش (انتلیژانس Intelligence) می نامند. لیکن حکمت نوین که مطالب این کتاب بخشی از آن است این طور بیان می کند:

نوع هوش در انسان و حیوان و گیاه و جماد هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارد و منشاء این هوش عمل روح است که گفته شد در تمام موجودات ساری و جاری است. تفاوت در مکانیسم ظرف یا ساختمان مغزی و بدنی آنها است. چه آن که یک سگ مکانیسم و حفره های مغزش آن استعداد ترقی و تعالی که در مکانیسم مغز بشر ساخته شده ندارد. لذا به همین دلیل است که باوجود دخالت روح در آن نتوانسته است ترقی کند زیرا برای همان کار ساخته شده ولی در مغز و مکانیسم مغز بشر محلی برای ترقی، تفکر، کشفیات، اختراعات تعبیه شده که می بینیم به این نتایج ترقی رسیده است و آن حیوان نتوانسته است برسد. پس هویدا شد که در اصل روح و قوه یکی است منتها فرق در ساختمان کالبد و مکانیسم آن است. ساختمان کالبدی سایر حیوانات و نباتات و غیره به همین نحوه است به طور خلاصه می توان گفت که هوش در همه موجودات هست منتها به قدر لزوم و استعداد و مکانیسم بدنی هر نوع.

در این جا است که تفاوت نظرات حکمت نوین با سایر علمای حکمت شرق و غرب نسبت به موضوعی که فوقاً مورد بحث قرار گرفته روشن می شود. چه آن که حکمت نوین با اعتقاد به این که روح یا انرژی و قدرت و هوش از یک منبع، یک اصل و یک نیرو تراوش می کند اصل وحدت را که بزرگترین اصل عالم است به اثبات رسانیده و با صدای رسا اعلام می دارد. که قدرت و نیروی موجود در عالم لایتناهی یکی است ولی چون سازنده و خالق موجودات آلات و مکانیسم بدن هر نوع را به شکلی معین و مکانیسم مشخص برای منظوری خاص تعبیه فرموده است. این اجسام با همان نیروی واحد یگانه به انجام وظایف مختلف خود می پردازند که باز این مثال راتکرار می کنم: مانند نیروی کارخانه ای که ماشینها و مصنوعات مختلف برقی را برحسب نوع ساختمان آنها (بادبزن، چراغ، رادیو، تلویزیون و غیره) و مطابق با مکانیسمی که آلات برای آن ساخته شده به کار می اندازند و همان برق واحد است که از هر یک از آلات مزبور مطابق مکانیسم و ساختمان آن نوع به نحوی تجلی می کند. پس معلوم شده که قوه یکی است و مصنوعات عالم برای کارهای مختلف و انجام تکالیف گوناگون توسط آفریننده ساخته شده اند و

روح که قوه خدایی است بامحبت خاص و عدالت کامل بر همه یکنواخت از نور و انرژی خود می تابد منتهی هر یک از مخلوقات طبق مکانیسم و استعداد خود تجلی روح را منعکس می نماید.

عدالت و تقدیر و سرنوشت مشمول همین امر است که هیچ کس نمی تواند سرنوشت خود را تغییر دهد. یک سنگ نمی تواند تقدیر خود را عوض کند و مثل آدم یا یک اسب شود هر کسی تقدیری دارد که طبق همان زندگی می کند.

روح در نبات

نبات استعداد دارد که نمو کند و زنده باشد و استعدادش در همین حدود است که می بینید. اما از حرکت هم بی بهره نیست و به طور عمودی و افقی راه می رود. چنان که اگر به بوته کدو و خیار و هندوانه و گندم یا درختان بنگری حرکت آنها را تمیز خواهی داد در فیلمهای مستند **Documetaire** یعنی فیلمهایی که به منظور آموزش علمی برمی دارند با وسایلی رشد گیاهها را در طول مدت زیاد با حوصله به وسیله فیلم ثبت می کنند و وقتی این فیلم به سرعت و پشت سر هم نمایش داده می شود حرکت کامل آن گیاه اعم از رشد کردن و گل دادن و میوه دادن و انواع کارهای دیگر آن به خوبی نمایان و روشن می شود. اگر این ها حرکت نیست پس چیست؟

اما آنچه استعداد در نبات وجود دارد از قبیل برگ و گل و میوه و تخم و نمو همه را روح با جسم نباتی به جا می آورد پس آیا می توان گفت که نبات فاقد روح است⁴؟

روح در سنگ

حال می گویم سنگ هم از روح برخوردار است و سنگ هم حرکت می کند. همان ریزشی که از کوه می شود حرکت او است. اما بسیار بطیئی است همان طور که کوههای عظیمی وجود داشته که به مرور حرکت کرده و امروز جزئی اثری از آنها باقیمانده است.

هرگاه به کتب تاریخ طبیعی کلاسیک که در مدارس تدریس می شود مراجعه کنید شرح کم و بیش مبسوطی در اینباره داده و طرز از بین رفتن کوهها و تبدیل آن به خاک و صاف شدن بلندیها و نرم شده تیزی های آن را به وسیله نیروهای مختلف طبیعی از قبیل یخ و باران و برف و باد و حرکت زمین و ریزش و لغزش زمین در اثر سنگینی و سایر عوامل نوشته اند که همگی حاکی از حرکت سنگها و تبدیل و تحول آنها است.

علمای باستان شناسی یکی از نگرانیها و گرفتاریهایشان خراب شدن مجسمه ها و برجستگی هایی است که در ازمئه قدیم بر روی سنگها نقش شده که در اثر مرور زمان سنگها از حالت اصلی خارج می شود و انواع عوامل مثل آفتاب و باران و برف و باد و هوا در این عمل تاثیر دارد و به اصطلاح این موضوع را (بیماری سنگ) یا (مردن سنگ) می نامند و این نامگذاری خود دلیل گویایی بر آن است که سنگ زنده است که بیمار می شود و یا به اصطلاح می میرد و اگر زنده نباشد چنین عوارضی بر آن وارد نمی گردد.

⁴ فلاسفه و دانشمندان قدیم روح را منحصر به روح حیوانی می دانستند در صورتیکه بیشتر ویتامینها در نباتات است و انسان و حیوان از نباتات استفاده می کنند و انسان با خوردن نبات یا حیوان بطور مستقیم یا غیر مستقیم از این نیرو برخوردار می شود. پس نمی توان نبات را بدون روح دانست. کلمه ویتامین **Vitamine** از لغت وی **Vie** به معنی زندگانی مشتق شده و معنی آن در واقع زندگی بخش است چطور می شود چیزی فاقد روح ولی زندگی بخش باشد؟ مؤلف

روح در کره زمین

کره زمین هم روح دارد و استعداد حرکت نیز دارد، حرکات مختلفی دارد (وضعی، انتقالی و مختلف). روح است که با استعدادی که در وی هست عمل کرده او را به حرکت می آورد. تمام کرات عالم نیز صاحب روحند. آب هم روح دارد. حرکتی که می کند و زمزمه ای که از برخورد ذرات آن به گوش می رسد قدرتی است که از عمل روح با جسم آن به وجود می آید.

هوا هم روح دارد. بخار هم روح دارد. حرکت آنها، کارشان، سودی که از آنها عاید می گردد و همه چیزشان عمل روحی است که با استفاده از جسم آنها انجام می شود. چون قدرت و شعور از مختصات روح است اگر آنها روح نداشتند قدرت نداشتند و هرگاه قدرت نمی داشتند فاقد حرکت می بودند.

روح و شعور

ثابت کردیم که همه چیز عالم صاحب شعور است و هیچ موجود و شیئی بی شعوری در عالم وجود ندارد منتها هر چیزی به قدر لازم و به اندازه ای که نیازمند است و متناسب با سازمان بدنی او است شعور دارد نه بیشتر و علت این که بشر نمی تواند وجود شعور را در آنها به آسانی بپذیرد این است که شعور حیوانات و شعور اشیاء را با شعور خودش مقایسه می نماید.

چه لزومی دارد که شعور اشیاء عالم را با شعور خودمان قیاس کنیم. این عمل غلط است. مگر شکل و هیات و قیافه هر چیزی را با خودمان مقایسه می نمایم که شعور آنها را هم با شعور خود بسنجیم؟ هر چیزی در دنیا استعداد نسبی دارد و برای این که کاری ساخته شده. مقایسه کردن حیوان و نبات و سنگ با انسان یا با یکدیگر عمل صحیحی نیست. اما اگر با نظر دقت و موشکافی و تفکر بنگریم می بینیم که آنها هم به قدر خود شعور دارند. اگر شعور نداشتند نمی توانستند خطر را تشخیص دهند، از خود دفاع نمایند، به زندگی خویش ادامه داده و آن را اداره کنند.

همان طور که سگ و گربه و سوسک و میکرب و گیاه شعور دارند، سنگ و خاک هم که به عقیده مردم اشیاء مرده اند از شعور بی بهره نیستند ولی شعورشان به قدری کم است که با زحمت فوق العاده می توان آن را تا حدی تشخیص داد.

آن جا که از برخورد با آب و برخی مواد شیمیائی جامد و به قول مردم بی روح تخم گیاه پرورش می یابد می توانیم شعور خاک و موادی که نبات را پرورش داد و روح بخشید درک کنیم. همچنین باید از آثار طبیعی و معرفت الارضی گوناگونی که باعث تحولات سنگ و خاک عالم می شود روح آنها را بشناسیم. اگر شعور و انرژی نداشت قادر به نگهداری و پرورش گیاه نبود. چیزی که خود قدرت نداشته باشد چگونه قادر است گیاهی را پرورش دهد که موجد قدرت و انرژی است. فعل و انفعالات شیمیایی مواد و عناصر در اثر نیرو و قدرت آنها است.

روح و حرکت

برای توضیح ناچارم مطلبی را که در بالا گفته ام بیشتر بشکافم: علت این که بشر سنگ را بی روح می داند و روح را با انسان یا موجودات جاندار منحصر می کند آن است که لازمه وجود روح را حرکت می پندارد.⁵ می گویم فرضاً که نشانه وجود روح باشد همه چیز جهان دارای حرکت است و هیچ چیز نیست که فاقد حرکت باشد منتها حرکتها با هم تفاوت دارند.

حرکت یک پرنده سریع السیر با یک انسان یا یک لاک پشت یا مورچه تفاوت بسیار دارد اما همه را حرکت نام می نهند. نبات هم نمو و رشد دارد. به قدر خود رو به بالا و پائین و اطراف حرکت می کند و دائماً شاخه هایش در گردش است تا برگهای آن از آفتاب بهره برداری نمایند. هوا و بخار هم حرکت دارد. نور و برق و صوت هم به نحوی حرکت دارند. آب هم صاحب حرکت است منتها هر یک از این حرکات نوع مخصوصی است. سنگ هم حرکت دارد. مگر خرد نمی شود؟ قطعه قطعه و لاشه لاشه سپس خاک نمی گردد؟ آهن هم حرکت دارد. اگر آن را مدتی بگذارند کم کم ریزش می کند و آن ریزش که به نام زنگ خوردگی موسوم است حرکت آن است. به علاوه در گرما و سرما منبسط و منقبض می گردد. مگر انبساط و انقباض حرکت محسوب نمی شود؟ پس محرکی در این حرکت وجود داشت که همانا حرارت و برودت است.

کره زمین و تمام کرات دیگر همه حرکت دارند. در صورتی که حرکت را ملاک وجود روح بدانیم نباید فراموش کنیم که هرچیز صاحب روح است.

حرکت شگفت انگیز در همه چیز

آنچه در بالا بیان شد صورت ظاهر اجسام بود که حرکت را در همه چیز نشان دادیم. اگر به باطن بنگریم همه چیز را صاحب حرکت می یابیم آن هم چه حرکتی، حرکتی عجیب و شگفت آور و گیج کننده. مگر قسمتی از همه اجسام عالم از جامد و مایع و بخار و زنده و به اصطلاح مرده از اتم ترکیب نشده؟ اتم در همه جای عالم وجود دارد و هر کجا که اتم هست حرکت هست زیرا الکترونها اتم به سرعتی غیر قابل تصور مشغول چرخیدن هستند و هر ذره ای مانند منظومه شمسی صاحب گردش حیرت انگیز است. این است که در داخل ساکت و ساکن ترین اجسام عالم غوغایی از میلیاردها اتم که همگی به سرعت در گردشند برپا است. پس سکون در عالم کجا است؟ به من نشان دهید.

رفع اشتباه

این وضع باطنی اجسام که به طور مختصر بیان گردید و شاید بعداً به تفصیل آن را برای شما بگویم. اما صحبت ما در ظاهر و خارج است و می خواهم اشتباهی را که ممکن است در فکر خوانندگان پیدا شود رفع نمایم. در موضوع وجود روح در اجسام، آب را مثل می زنم: گفته شد که آب صاحب روح است و حرکت می کند. شاید فکر شما متوجه این ایراد گردد که بگویید حرکت آب به علت سرازیری است و به قول دانشمندان وجود قوه جاذبه است که باعث جریان آب می شود نه روح آن.

⁵ فراموش نکنید که قبلاً گفته ایم روح با هر جسمی به اندازه استعداد همان جسم کار می کند. مؤلف

ای برادر، در پاسخ می گویم: فرض کنیم چنین باشد و آب به واسطه سرازیری و وجود قوه جاذبه حرکت کند. از شما می پرسم آدمی با چه قوه ای حرکت می کند؟

اگر بگویید حرکت او با نیروی روح است می گویم آب هم با نیروی روح حرکت می نماید. هرگاه بگویید با قوت خون و غذا و عضله و غیره حرکت می کند می گویم تمام اینها وسایل و لوازم است. آیا غیر از این است؟ آن سرازیری و قوه جاذبه که شما می گوید وسایل و لوازمی است که در اختیار آب گذارده شده تا حرکت کند همچنان که در اختیار بشر وسایل و لوازم دیگری برای این کار گذارده اند.

اگر سنگی از کوه بغلطد سنگ در واقع حرکت کرده منتها با وسایلی که مربوط به اوست. آدمی هم چنین است. با وسایلی که به او داده شده و در اختیار جسمش گذارده اند از قبیل دو پا، خون، انرژی و غیره حرکت می نماید. آیا جز این است؟ آب هم همین طور. آن سرازیری قوه جاذبه که شما می گوید وسایلی است مانند وسایلی که در اختیار بشر گذارده شده. بشر هم اگر وسایل نداشته باشد مثلاً دو پای قطع شده است قادر به حرکت نیست. پس روح وسیله لازم دارد که بتواند با هر شیئی به تناسب آن شیئی کار کند. اتومبیل با چه حرکت می کند؟ موتور مناسب و معینی ساخته و بنزین در آن ریخته و آن را آتش کرده اند و راننده ای همه اینها را هدایت می کند.

جسم بشر به مثابه همان اتومبیل است؛ وسایلی در آن تعبیه شده که می تواند با آن حرکت کند و روح مانند راننده آنها را کار می اندازد. اتومبیل هم اگر چرخش جدا شود با داشتن تمام وسایل و راننده، قادر به حرکت نخواهد بود. آب هم این طور است. جسمی دارد و وسایلی برای حرکت در ساختمان و هیات ترکیبی او پیش بینی شده که بتواند در سرازیری حرکت نماید. روح مانند راننده از آن استعداد استفاده کرده آن را راه می برد.

آیا ممکن نبود وضع آب طور دیگری باشد و با وجود سرازیری و قوه جاذبه جاری نشود و حرکت نکند؟ آیا ممکن نبود ذراتش طوری ساخته شود که این ترکیب و اتصال که با هم دارد و این حرکتی که در کمترین سرازیری می کند در آن نباشد؟ حرکت آب منحصر به سرازیری نیست. یکی از انواع حرکت آن خاصیتی است که در علم فیزیک قانون ظروف مرتبطه می خوانند که هرگاه دو یا چند ظرف را به وسیله لوله به یکدیگر متصل نمایند و در یکی از آنها آب بریزند فوراً آب به تمام ظرفها رخنه کره و سطح آب در همه ظرفها یکسان خواهد شد. البته این کار فوری انجام نمی شود بلکه پس از قدری نوسان به حالت تعادلی که گفته شد در می آید.

نوع دیگر حرکت جزر و مد دریاست که آن طور که دانشمندان می گویند در اثر کشش قوه ماه آب دریا بالا و پائین می رود و با نظم و ترتیب خاص در ساحل پیشروی و از آن عقب نشینی می نماید. این جا دیگر مسئله حرکت آب در سراسی نیست بلکه همان نیرویی است که در علم امروز آن را قوه جاذبه ماه می نامند. پس معلوم شد که آب دارای حرکت و روح است ولی انگیزه حرکت او فرق می کند.

برای روشنائی ذهن

برای موشکافی در مطلب بالا می گویم: هنگامی که گفته شود همه چیز روح دارد چون افکار و دانسته های قبلی اکثر اشخاص این طور بوده که روح منحصر به بشر یا حیوان است باور کردن حقیقت در نظر برخی کسانی شاید ثقیل آید. مثلاً وقتی می گویم آب روح دارد و با روح حرکت می کند کسی که می خواهد ایراد کند متوجه این می

شود که حرکت آب به علت سرازیری و قوه جاذبه زمین است و برای آن که سخن مرا قبول نکند به خیال خود دلیل محکمی آورده و می گوید:

برادر عزیز، جواب خود را دریاب:

هرگاه با این حقیقت که بشر روح دارد موافق شده ای می پرسم چرا بشر که صاحب روح و حرکت است نمی تواند در هوا پرواز کند؟ مگر روح ندارد. مگر نیرو ندارد؟

اگر در جواب گویی: «برای این است که وسیله انجام پرواز در هوا را ندارد ولی وسیله راه رفتن در زمین را دارد.» منم همین را می گویم. آب هم روح دارد ولی در حال میعان وسیله رفتن از سر بالائی را ندارد بلکه وسیله جاری شدن در سراسیابی را دارد. وسیله هم که پیدا شد (مثل لوله کشی و امثال آن) از سر بالا هم می رود. هرگاه بگویی این وسیله از خودش نیست و نیروئی است که سرازیری زمین و قوه جاذبه قهراً به او داده است. منم می گویم: نیروی راه رفتن بشر هم از خودش نیست. نیرویی است که وجود عضلات و دو پای متناسب و استخوانهای معین به آن شکل مخصوص و قدرت و انرژی حاصله از آب و هوا و غذا و غیره در او قرار داده است.

این سخن را هم بشنوید: همان آبی که می فرمایید سربالایی نمی رود. عرض می کنم که چرا سر بالائی هم می رود و آن در موقعی است که بخار شده به صورت ابر به آسمان صعود می کند. و همان آبی که می گفتید روح ندارد و رو به بالا حرکت نمی کند اکنون می بینید که در بالا قرار گرفته و به صورت باران نزول اجلال می کند. پس مشاهده کردید که قدرت و روح و انرژی در همه چیز هست.

حالا که صحبت صعود شد می گویم بشر هم با وسیله مانند طیاره و موشک می تواند در هوا پرواز کند. پس هر دو دارای روح و انرژی و قدرت هستند ولی هر دو برای حرکت احتیاج به وسیله و اسباب دارند. آیا این بیان آشکار و روشن نیست که همه به رای العین مشاهده می کنید؟

توضیح و واضح

برای روشن شدن موضوع می گویم که در یک سرازیری ملایم که آب حرکت می کند یک سنگ نمی تواند بغلظد. چرا؟ در جواب شاید بگویید که جسم سنگ متناسب با این گونه حرکت نیست. منم قبول دارم و در مقالات مکانیسم آفرینش بیان گردید که هر جسمی برای کار معینی ساخته شده و صاحب استعدادهای مخصوصی است. برای این که قدرت حرکت آب را در نظر شما ثابت نمایم می گویم اگر سنگ بزرگی در مقابل آن گذارند آب سنگ را به تناسب با قدرت و شدت خود می غلظاند و هرچه را در مسیرش واقع شود حرکت می دهد. آیا این نشانی از قدرت نیست؟ پس چون قدرت دارد روح دارد. مگر نگفتیم که روح همانا قدرت و انرژی است. به علاوه مگر نمی دانید که قوه آب ایجاد نیروی عظیم برق و گردش آسیاها و توربین ها و انواع اعمال مکانیکی دیگر را انجام می دهد؟

امروزه در صنعت یکی از مهمترین منابع انرژی و قدرت آبشار و قوه آب است که در پشت سدهای عظیم جمع کرده و به وسیله نیروی آب توربینهای برق را به کار می اندازند و از این نیرو کارخانه های عظیم به حرکت می افتد و سرتاسر شهرها روشن می گردد و انواع عملیات صنعتی انجام می شود.

مگر جز این است که همه این اعمال در اثر قدرت آب به وجود آمده؟ اگر این روح و نیرو و انرژی نیست پس این همه تجلی که در نور و برق و کار و فعالیتهای مختلف نشان می دهد از کجا می آید؟

آبی که فرض می کردید دارای روح و انرژی نیست اینک ملاحظه می کنید که چه نیرو و قدرت عجیبی در آن نهفته است. آیا بیشتر از این می خواهید روح در آب تجلی کند؟ مگر این نیست که همین آب هرگاه تبدیل به بخار گردد هزارها تن واگون را به حرکت در می آورد؟ آیا قدرت بیشتر از این می خواهید؟ آیا باز هم قائل به روح داشتن آب نیستید؟ با این قاعده که به دست دادم علت حرکت تمام اشیاء عالم فهمیده خواهد شد. هرچیزی در جهان وسائل و زمینه ها و محیط مساعدی دارد که بر طبق آن عمل می کند.

حرکت انسان، حیوان، نبات، اتومبیل، خاک، کره زمین و غیره و غیره هرکدام به علت وسایل مخصوصی است که در نهاد آنها تعبیه یا در اختیارشان قرار داده شده است.

سخنانی که درباره حرکت بیان شد از باب رفع شبهه و ابهام و به طور نمونه بود مبدا در فکر خوانندگان گرامی مطلب حل نشده ای باقی بماند.

اسباب و وسائل

هر چیزی در دنیا اسباب و وسیله می خواهد تا انجام گیرد و هیچ چیز بدون اسباب درست نمی شود. این اسباب به منزله کالبد هر شیئی است. هرچه در عالم لایتناهی به وقوع می پیوندد به وسیله اسباب است و امور استثنائی هم که معمولاً بدون اسباب می پندارند آن هم اسباب دارد و بدون وسیله نیست. نظم و گردش جهان هستی به وسیله منظم اسباب انجام پذیر است.

ابی الله ان یجری الامور الاسبابها (خداوند متعال ابا دارد از این که امور جهان را گردش دهد جز بوسیله اسباب). اسبابی که در هر چیز قرار داده شده طبق استعداد و حدود عمل و نیازمندی و وظیفه اوست. نوع اسباب فرق دارد هر چند که نتیجه با هم مشابه باشد. به این لحاظ حرکت انسان، حیوان، نبات، آب و کره زمین هرکدام به وسیله نوعی اسباب و علل انجام می شود ولی نتیجه همه را حرکت می نامند. از دانشمندان و روشنفکران به غور و موشکافی در این مطلب اساسی دعوت می کنم.

بهترین راه کسب حقیقت

از آن جا که مردم با وضع فعلی و معلوماتی که قبلاً در مغزها پر شده و چیزهایی که از کودکی در محیط خانه و مدرسه و از کتب فرا گرفته اند معتاد گردیده و نمی توانند خود را از تحت حکومت مطلقه این افکار پیشین⁶ خلاص نمایند مشکل است حقیقتی را که با معلومات سابقه دار متباین است به آسانی بپذیرند مگر این که قوه تفکر را به کار انداخته و دانسته های قبلی را کنار گذارده و این فکر نوین را وارد مغز سازند. این است قاعده کلی

⁶ اینگونه افکار پیشین را در زبان فرانسه پرژوزه Prejuce می گویند که معنی آن « قضاوت شده قبلی » است . مؤلف

برای دریافت حقایق نوین و در هر علمی نیز راه صحیح فهمیدن این طور است. در واقع باید مثل یک طفل که تازه بخواهد در دبستان چیزی بیاموزد ذهن و هوش و ذوق و میل خود را تمرکز دهند تا بتوانند از حقایق نوین توشه گیری نمایند. چون درک اغلب حقایق این کتاب با آن مطالبی که در طی قرون ممتد از تعلیمات فلاسفه و کتب مختلف در مغزها جا باز کرده قدری ثقیل است برای فهم صحیح آنها باید افکار خرافی و کهنه را فرو ریخت تا حقیقت نوین جایگزین آن شود.

مطلب بالا که دربارهٔ امور آفرینش و دانستنیهای علمی بود نسبت به عقایدی که مردم به آن نام عقاید دینی می نهند نیز جاری است. حقیقت دین با اضافه ها و پوسته هایی که در قرون به عنوان خرافات و آلودگیها به آنها اضافه گردیده پوشیده مانده و برای بهره برداری از آن ناچار باید پوسته ها و خرافات را شناخت تا چهرهٔ زیبای حقیقت تجلی کند. پس هرگاه درست بیندیشی خواهی دید که راه رفتن بشر با آب چندان تفاوتی با هم نداشتند زیرا هر دو به کمک وسایل انجام گرفته. تفاوت در آن است که بشر چون موجود کاملتری است و سائلی پیچیده تر و کاملتر دارد کما این که در عالم موجودات مختلف از حیث سادگی و تفصیل و تکمیل درجات مختلفی دارند ولی محرک همه روح است که در سراسر عالم به کار کردن با مخلوقات مشغول است.

روح زمین

گفته شد کرهٔ زمین و سایر کرات روح دارند. اگر ندارند پس این همه حرکات وضعی و انتقالی و غیره که می کنند چیست؟ می پرسیم؟ زمین با چه نیرویی حرکت می کند؟ گفته اند با نیروی جاذبه. می پرسیم حرکت وضعی آن چیست؟ در این حرکت جاذبه دخالتی ندارد. اصلاً جاذبه یعنی چه؟ خوانندهٔ گرامی این ها که گفته اند فرضیاتی است که به علت ندانستن حقیقت مطلب بیان شده.

هرگاه کپلر⁷ و کپرنیک⁸ و لاپلاس⁹ و نیوتن¹⁰ سخنانی دربارهٔ حرکت‌های زمین و کرات گفته اند جز فرض نیست و به همین دلیل پیشرفت دانش سبب می شود که فرضیات تازه ای روی کار بیاید و فرضیات تکمیل شود. چنان که کتب هیات که اخیراً چاپ شده دارای فرضیه هائی کاملاً جدید نسبت به نظرات سابق است.

⁷ یوهان کپلر (Yohann Kepler) (1571 - 1630) منجم آلمانی که در شهر ویل ایالت ورتمبرگ متولد شده و در سال 1594 در دارالعلم گراتس استاد شد. معروفیت ادبی او به خاطر چاپ اسرار عالم *Mysterium Cosmographicum* می باشد که در سال 1596 چاپ کرد و در آن خواست هندسه ای از آسمان تنظیم کند - در اکتبر 1600 به پراگ رفته دستیار تیکو براهه شد و بعد از یکسال به جای او منجم دربار گردید. قوانین سه گانه او در هیات معروف است و یکی از مبانی هیات جدید را تشکیل می دهد.

⁸ نیکلا کپرنیک (Nicolas Copernicus) (1473 - 1543) او را پدر هیات فعلی می خوانند. در شهر Thorn تورن پروس غربی متولد شد. از ایتالیا بازدید کرد و در آن جا تحصیل کرد. هم شغل دولتی داشت و هم وظایف علمی منجم و فیزیکدان را ایفا می کرد. در سال 1530 کتاب خود را تحت عنوان (انقلاب در گردش آسمانی) نوشت ولی سی سال بعد آنها را چاپ نمود. او اول کسی بود که علناً اظهار کرد خورشید مرکز است و زمین و سیارات به دور آن گردش می کند. کتاب نامبرده شش جلد بود که به پاپ پل سوم تقدیم نمود. مدتی کلیسا کتاب او را ممنوعه قلمداد کرد. چند کتاب دیگر دربارهٔ مثلثات و ترجمه یکی از کتب رسولان بیزانس و غیره نوشته است.

⁹ پیرسیمون مارکی دولاپلاس (Pierre Simon Marquis de Laplace) بزرگترین ریاضی دانان فرانسوی مصنف کتاب مکانیک آسمانی در شهر بومون آن اوژ در فرانسه متولد شد در سال 1767 به پاریس رفته و پس از آشنائی با دالامبر با نفوذ او استاد دانشکده نظام شد، در بیست و چهارسالگی قانون عدم تغییر فواصل میانه سیارگان را از خورشید یافت. فرهنگستان علوم او را به عنوان عضو پذیرفت و سپس دربارهٔ قوانین منظومه شمسی مشغول تحقیقات شد و در این باره کشفیاتی نمود. در سال 1796 کتاب «بیان سیستم» را نوشت. چند کتاب دیگر هم نوشت. فرهنگستان علوم جمع آثارش را در سه جلد چاپ کرد.

زمین و خون

می پرسم زمین با چه نیروئی حرکت می کند. هرگاه با فکر عمیق و دانشمندانه مطلب را بررسی نمایی جواب جز این نیست که نمی دانم. بدان که حرکت زمین با روح انجام می شود که همهٔ حرکات عالم به وسیلهٔ آن است و البته همان طور که هر موجودی وسایلی برای حرکت می خواهد زمین هم برای حرکت کردن وسایلی دارد. هرگاه از یک نفر عادی بپرسند انسان با چه حرکت می کند در جواب شاید بگوید: «با نیروی خون که در گردش است» پس می پرسم: فرض کنیم چنین باشد. زمین که خون ندارد. او با چه حرکت می کند؟

دلیل روشن

حالا که سخن بدین جا رسید گفتگوی با مادیون را دنبال کرده و با اجازهٔ خوانندگان از آنها سؤال می کنم: انسان با چه نیروئی حرکت می کند؟ هرگاه جواب بدهند با نیروی گردش خون می پرسم: خون با چه حرکت می کند؟ اگر بگویند با قوت قلب که دائماً چون تلمبهٔ خستگی ناپذیری کار کرده و خون را می گیرد و می فرستد. می پرسم: قلب با چه حرکت می کند و چه عاملی آن را به کار انداخته است؟ این جاست که به فکر اندر شده زیرو روی مطلب را بررسی کرده پس از چند دقیقه ممکن است بگویند: قلب هم مثل تمام اعضاء بدن از خون و غذا انرژی می گیرد.

در جواب می گویم پس می گوئید قلب با خون حرکت می کند. بسیار خوب. قبلاً هم گفتید، خون با قلب حرکت می کند. نتیجه این می شود که قلب با خون و خون با قلب متحرک است. این مطلب باطل است به دلایل زیر: اولاً: دور و تسلسل¹¹ می شود و در عالم هر دور و تسلسلی باطل است. دور و تسلسل یک اصطلاح فلسفی است به این معنی که چیزی علتش چیز دیگر باشد و آن چیز دوم هم علتش چیز اول باشد. چنین چیزی در عالم ممکن نیست انجام شود. ثانیاً: هرگاه بخواهیم این مطلب را در اصطلاح مکانیکی بیان کنیم مانند آن است که مثلاً ماشینی بسازیم که نیروی الکتریسیته تولید کند و با آن نیروی تولید شده بتواند خود آن ماشین را به حرکت در آورد. چنین چیزی در عالم ممکن نیست. هرگاه ممکن بود که بشر بتواند ماشینی بسازد که با قدرت مولدهٔ خودش کار کند کار و زحمتی در دنیا لازم نبود و بسیاری امور خود به خود انجام می شد. ماشین باید مثلاً از بنزین نیرو بگیرد و نیرویی به وجود آورد که آن نیرو هم در جای دیگر مورد استفاده قرار گیرد. به این دلیل می گویم: نمی شود علت گردش خون نیروی قلب باشد و نیرو دهندهٔ قلب گردش خون زیرا گفتم که دور و تسلسل می شود و با قاعدهٔ منطق و مشاهدات و تجربیاتی که تا امروز شده دور و تسلسل محال است.

درست است که وسایلی در بدن قرار داده شده که به کمک آنها بدن حرکت می کند ولی اصل محرک و قدرتی که از این ماشین دقیق و کامل استفاده می کند روح است چنان که اگر ماشین بسیار دقیق مجهزی باشد ولی یک انسان ذی روح آن را به کار نیندازد ابداً ارزشی نخواهد داشت.

¹⁰ اسحق نیوتون Isaac Newton «1642 - 1727» ریاضی دان، فیزیکدان، منجم و فیلسوف انگلیسی متولد در شهر وولستورپ متوفی در لندن - به واسطهٔ کشف قوانین جاذبه و توضیحاتش دربارهٔ تجزیه نور و آثار نیکویی که دربارهٔ هندسه و محاسبه دیفرانسیل (که با توارد بالایب نیتس Leibnitz انجام داد) نامش در جهان جاوید مانده است.

¹¹ اروپائیان دوروتسلسل را سر کل ویسیو Circle Vicieux یا Vicious Circle می نامند. مؤلف

دعوت به تعقل می کنم

پس ای برادر چطور در مورد ماشین قبول داری که ممکن نیست ماشینی پیدا شود که خودش به خودش نیرو بدهد و حتماً باید نیروی یک نفر عامل یا راننده آن را بگرداند اما در مورد انسان بر خلاف حس منطقی و طبیعی و عقلانی خود حکم کرده و می گوئی انسان خود به خود متحرک است. یعنی همین جسم اوست که وی را به حرکت می اندازد. مگر چنین چیزی ممکن است؟ مگر عقل سلیم آن را قبول دارد؟ کمی به دست و بدن خودت که زندگی از تمام سلولهای آن تراوش می کند دقیق شو و حرکات را تحت مطالعه و دقت قرار ده تا روح را بالعیان و روشن بنگری. من که نگفتم روح دیو است، دو شاخ دارد یا موجود عجیبی است یا جسم هیولایی است. روح همین است که حس می کنی، همان چیزی است که تو را به حرکت و زندگی واداشته. حقیقت این است.

نظری به ادیان

قرآن مجید - الزمر - 17 و 18: فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوالالباب - به لطف و رحمت من بشارت ده آن بندگان که چون سخن را بشنوند نیکوتر آن را عمل کنند. آنان هستند که خدا آنها را هدایت فرموده و هم آنان خردمندان عالمند.

سوره ملک آیات 3 و 4: الذی خلق سبع سموات طباقاً مآتری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل ترى من فطور - ثم ارجع البصر کترین ینقلب الیک البصر خاسئاً و هو حسیر - آن خدایی که هفت آسمان بلند را به طبقاتی منظم بیافرید و در نظم مستحکم آفرینش بنگر که هیچ سستی و خلل در آن توانی یافت باز دوباره به چشم بصیرت دقت کن تا (دیده خرد زبون و خسته و حیران و نقص نیافته) به سوی تو باز گردد.

زند اوستا - دینایی مانیوگی خیراد مرد عاقل از روح دانایی پرسید: آیا دانش بهتر است یا هنر نیکوکاری؟ روح دانا جواب داد: دانش که با آن نیکوکاری نباشد دانش نیست و هنری که با آن دانش نباشد هنر نخواهد بود. دانش بهتر است از هرگونه ثروتی که در جهان است. دانش ابتدا با مغز استخوان انگشتان دست مرد مخلوط می شود و سپس در قلب او می نشیند و جای می گیرد و قرار گرفتن آن در سراسر بدن مانند شکل پا است در میان کفشهای مختلف. برخی تفاهم و هوش و معرفت هست که خریدن آنها به هیچ قیمت ممکن نیست.

انجیل لوقا باب 23: (هنگام بردن به سوی دار) عیسی گفت ای پدر اینها را بیامرز زیرا که نمی دانند چه می کنند. رساله یعقوب باب 23: کیست در میان شما که حکیم و عالم باشد پس اعمال خود را از سیرت نیکو به تواضع حکمت ظاهر بسازد.

نظری به عقاید فلاسفه و دانشمندان

اگوست کنت: موضوعات سیر علم دو جنبه دارد: سکونی و حرکتی - سکونی اموری است که لازمه وجود هیات است، انتظام هیات بسته به آن است و حرکتی اموری است که لازمه تحولات هیات است. مثلاً علم بدن دو قسم است تشریح و وظایف الاعضاء.

اسپینسر: ادعای اهل علم در مباحثی نظیر حقیقت زمان و مکان و حرکت و نیرو و قوه مدر که و مانند آن بیجا و بی مورد است. حکم مطلق نمی کنیم و مدعی نیستیم که به کلیه قوه خلاقیت خدا پی برده ایم و نمی گوئیم این است و جزاین نیست.

شوپنهاور: اراده حقیقت است و ذات مطلق و چیزهای جهانی همه نمایشهای او به درجات مختلف می باشد می توان گفت: حقیقت و ذات مطلق که امر واحد است در مراتب مختلف حالات برون ذاتی پیدا می کند و در جهان نمایش و تصورات را می سازد و جلوه ها می کند. این نمایشات هرکدام مثل یک رب النوع و همان نمونه هایی است که افلاطون و دانشمندان مثل گفته اند. پس هر یک از انواع نیروهای طبیعت خواه جمادی یا نباتی یا حیوانی مرتبه ای مخصوص از تجسم اراده مطلق است که به عالم نمایش و تصویر در آمده است. اراده مطلق چیست؟ نمی دانیم و عقلمان به آن نمی رسد

آلفرد فویه: اراده باید با علم و ادراک مقرون و لازم و ملزوم باشد و منظور از تصور معنی و علمی است که با اراده و عمل همراه است. شوپنهاور اراده را حقیقت می دانست و اشتباهش در این بود که علم را عارضی می پنداشت غافل از این که اراده بی علم نمی شود و حقیقت امری است واحد که علم و اراده هر دو از خواص اویند ولی این خواص به یک میزان نیستند.

مارسل بول در مقدمه کتاب «دو بینهایت» *Infinis Les deux*: رابطه نزدیکی بین دو بی نهایت کوچک برقرار شده است. متناوباً گاهی در مقابل سحابیها اجسام خرد و در مقابل فوتونها موجودات عظیمی هستیم. افکار ما از اتم به ستاره پرواز کرده و دوباره به اتم باز می گردد. در این رقابت بین بی نهایت بزرگ و کوچکی اتم پیشی گرفته زیرا با این کوچک است که بزرگها و همه موجودات درست شده است.

پاسکال: بشر در مقابل بینهایت چیست؟ مانند یک سیرون (مگس پنیر که کوچکترین موجودات مریی است) با وجود کوچکی بدن اجزاء بسی خردتری به معرض دید ما قرار می دهد. وقتی آنها را هم قسمت کند بشر فکر می کند که کوچکترین افراد را بدست آورده اما من تنها عالم مریی را نمی گویم لیکن عظمت عالم را در همین اتم کوچک می بینم که خود دارای کرات و زمین و منظومه ای به تناسب خویش است. شاید همه آنها مخلوقاتی و شاید در آن مخلوقات سیر و نهایی هم باشد و این کار آن قدر ادامه دارد که انسان بدون استراحت در مقابل این عجایب و شگفتی ها و آن عظمت کرات حیران می شود.

برنارد شاو: نمی دانم چرا مردمانی که به الکترون اعتقاد دارند خود را دیر باورتر از کسانی که به ملایکه عقیده دارند می دانند.

مارسل بول: دو بینهایت: در علم یک مطلب اساسی وجود دارد: آن چیزی که پیدا می کنند تقریباً همیشه بهتر از آن چیزی است که دانشمندان در جستجوی آنها می دانند. دنیای خارجی از کوچکترین هسته هیدرژن گرفته تا بزرگترین سحابیها از مواد زیر تشکیل شده است: فوتون - الکترون - پوزیترون - نوترون که در همه چیز دیده می شود و هیچ چیزی غیر از این در عالم نیست. اتم چیست: یک هسته مرکزی است که یک ابزار الکترون اطراف آن است. حدودی از آن نشان می دهد. هسته سیاه نشان داده شده ولی اندازه آن بزرگتر از واقعی است زیرا به نسبت واقعی از یک نقطه ذره بینی هم بایستی کوچکتر کشیده شود. ابر الکترون توسط نقطه چین نشان داده شده است. تفاوت بین اتم و محیط اطراف آن را در سال 1911 ارنست روتر فورد معین نمود. بعداً اطلاعات خیلی زیادی بر آن افزوده شد.

ترجمه از کتاب فرانسه انرژی اتم بقلم گلاذكوف نویسنده روس، چاپ مسکو صفحه 170: هنگامی که صحبت از هسته یک اتم می شود می توانیم درباره قوانین اداره کننده آن صحبت کنیم زیرا همان مکانیک مقدراری وجود دارد اما درباره این قدرتهای بین اتمها و عاملی که موجب رابطه آنها است بشر هیچ نمی داند.

گلاذكوف: انرژی اتم صفحه 312: کلیه تجربیات فیزیک فضایی جدید و نجوم جدید با اطمینان نسبتاً کافی نشان می دهد که عالمی که تاکنون مورد مشاهده قرار گرفته مرکب از یک نوع مواد است و تنها شکل حرکات با هم فرق دارد.

بدبختانه در این جا نمی توانیم استدلالات و محاسبات دقیق و بغرنج و صحیحی را که منجر شد به این که دانشمندان به وجود حقیقت وجود یک ذره خنثای اسرار آمیز پی برند بیان کنیم. این ذره سری (نوترینو) می باشد که نه دارای بار برق و نه جرم (در حال سکون) می باشد. بلکه ذره ای است که فقط در حال حرکت می تواند وجود داشته باشد و سرعت آن تقریباً مطابق با سرعت نور است و مانند فوتون مقدراری انرژی الکترو مغناطیسی دارد. در چندین جای این گفتار گفتیم که دنیای ذرات به قدری ریز است که کمتر احتمال می رود بشر در آینده یا لااقل بزودی بتواند اتمها یا ذرات تشکیل دهنده آن را بنگرد و فقط بایستی از مشاهدات غیر مستقیم وجود آنها را بفهمد (مانند روشن شدن یک صفحه در اسپینایریسکوپ - آثار مه آلود در اطاق ویلدن - ستاره ها و آثار در صفحات حساس عکاسی و غیره).

دانش اخیر وسایلی مثل میکروسکپ الکترونی درست کرده که اجسام را 250/000 مرتبه بزرگ می کند. به این ترتیب ویروسهای امراض را که چندین صدبار کوچکتر از باکتریهای معمولی است دیدند. معذک بهترین میکروسکوپهای الکترونی نمی توانند جزئیاتی کوچکتر از 10 آنگستروم (یعنی 10 بقوه منهای 8 سانت) ببینند.

چندی قبل دکتر اروین مولر استاد دانشگاه پنسیلوانیا برای اولین بار اتمهای جداگانه را با کمک میکروسکوپهای صدوریون که 5 میلیون بار اشیاء را بزرگ می کنند و 20 تا 40 برابر میکروسکوپهای الکترونی است دید.

دستگاهی که پروفیسور مولر ساخته به این ترتیب است: ظرفی است دارای دو یا سه جدار که بین آنها هیدرژن مایع است. در داخل ظرف خلاء نسبتاً کامل ایجاد می کنند. ظرف از بیرون بشکل یک لامپ تلویزیون است. ته آن از یک ترکیب درخشان ساخته شده و وسط آن یک الکترون است که به یک سوزن بسیار ظریف از فلز تنگستن خاتمه پیدا می کند که نوک آن به طرف پائین صفحه می باشد. بین سوزن و صفحه یک مقدار عظیم نیروی برق به مقدار 30 هزار ولت داخل می کنند که به علت کوچکی سرسوزن (قریب 1000 آنگستروم) در سطح آن شدت برقی معادل 500 میلیون ولت در سانتیمتر مربع ایجاد می نماید. در ظرف داخلی پس از خروج هوا مقدار کمی هلیوم داخل می کنند.

وقتی که یک اتم هلیوم گازی نزدیک به نوک سوزن شده و به آن بر می خورد. بار عظیم برق مثبت یک الکترون از آن را خارج می کند - یون هلیوم که در این نقطه از سطح سوزن ایجاد می شود بوسیله بار منفی صفحه کشیده می شود و بار دیگر با بار مثبت سوزن دفع گردیده و سرعت عظیمی پیدا می کند و وقتی به صفحه می رسد نور بزرگی ایجاد می نماید. به این ترتیب صدها هزار اتم هلیوم به صورت دسته به طرف صفحه رفته و یک عکس دقیق از وضعیت سطح نوک سوزن که 2 میلیون مرتبه بزرگ شده است مجسم می نمایند و این تعداد متناسب با

نسبت بین سطح نوک سوزن و صفحه است. هر نقطه روشن از عکس مطابق وضع یک اتم در شبکه بلوری شکل تنگستن است.

xxxx

ترجمه از مجله اونیورسیتاس Universitas ناشره از محافل علمی آلمان شماره 5 سالهای 63 - 1962 مقاله (ذرات ابتدایی و پایان دوره اتمیسم) به قلم پروفیسور دکتر مارکوس فیرز Dr. Marcus Firez - زوریخ صفحات 405 و 408: هسته اتم و الکترونها جزو چیزهایی است که ما آن را ذرات ابتدایی می خوانیم. هنگامی که من در حدود سی سال قبل شروع به مطالعه موضوع کردم تنها پروتون و الکترون منفی کشف شده بود و این طور تصور می کردند که کلیه مواد عالم از این دو ذره ساخته شده است در نتیجه آنها را واحدهای کاملاً ابتدایی می دانستند و (ذرات ابتدائی) در این مورد معنی کامل به نظر می رسانید. اما در سالهای اخیر ذرات بسیار دیگری کشف شده که ما آنها را مزون Meson و هیپرون Hyperon می خوانیم و آنها را هم جزء ذرات ابتدایی می دانیم. پس آن نظر اول قسمتی از معنی خود را از دست داده و نمی توان تا آن جا که تا امروز فهمیده اند هیچ یک از این ذرات را ترکیب تشکیل دهنده هسته اتمی دانست. معذک ذرات ابتدایی ترکیبات ساده نیستند. آنها دارای قدرت و دینامیسم عجیبی می باشند و کشف خاصیت اصلی آنها مشکل و فهم آن مشکلتر است. برخلاف نظریه اتمی دموکریت آنها ثابت نیستند. بلکه بسیار ناپایدارند. تقریباً همه آنها در مدت بسیار کوتاه یک میلیونیم ثانیه شروع به تجزیه می کنند و این مقدار برای آنها عمری طولانی به شمار می رود و در نتیجه ایجاد پروتون و الکترون و نوترون و تشعشع الکترو مغناطیس محصول آن است. مقدار زیادی از مواد اصلی اینک تبدیل به انرژی می گردد به طوری که این عملیات مخصوصاً برای نشان دادن تشابه ماده و انرژی که یکی از قوانین اصلی طبیعت است کاملاً مناسب است. با این که زندگی این ذرات چنان که دیدیم بسیار ناپایدار و موقت است اما از لحاظ تشکیل اصل ماده بسیار مهم می باشد مثلاً می دانیم که مزون ها یکی از عوامل اساسی به هم نزدیک نگاه داشتن هسته در اتم است. امروز دانشی که نسبت به اتم داریم با دانش قبل تفاوت بسیار دارد. اتم تبدیل به ذرات ابتدایی شده و آنها هم ناپایدار و غیر ثابت هستند. درست است که معلوم شده برخی از عوامل مانند انرژی و مومانتوم و بار الکتریکی باقی می ماند اما این عوامل دارای چنان ماهیت کلی هستند که نظریه ای که درباره آنها داریم هرگز قادر نیست به ما اطلاع صحیحی درباره عالم و طبیعت بدست دهد. ما برخی قوانین درباره تولید و تجزیه ذرات را می دانیم اما فعلاً این قوانین را درست نمی فهمند و اطلاع درباره آنها ناقص است. قوانین ناشناخته ای درباره محافظت در تولید این ذرات وجود دارد ولی در هنگام تجزیه ذرات قوانین نقص می شود و معلوم است قوانین دیگری در مورد آنها هست. به این ترتیب بایستی از خود پرسیم که آیا «قانون محافظت» را می توان قانون اساسی و اصلی دانست - تمام این امور نشان می دهد که ما اکنون در آستانه یک دنیای ناشناخته هستیم یعنی به یک انتهای رسیده ایم که در عین حال ابتدا به شمار می رود. معذک این طور به نظر می رسد که برآستی به انتهای دوران اتمیسم رسیده ایم و شاید با کمک ریاضیات دقیق بتوانیم به طور ناقص آنچه را اکنون شروع می شود بیان سازیم